



۲۰۲۱/۱۲/۰۳



محمد داؤد مومند

غبار یک عنصر چپی و سیاست باز

مؤرخ سیستانی در زمره نوشته های متعدد انتقادی خود در مورد میر غلام محمد غبار، بر حکم شعور و وجدان ملی، به دو نکته ذیل نیز اشاره میکند:

نخست اینکه غبار یک آدم سیاست باز بود.

در دنیای سیاست و ذواتی که به فعالیت های سیاسی میپردازند و یا هم کسانی که برای احراز قدرت سیاسی تلاش میورزند و یا هم کسانی که بر اریکه های قدرت سیاسی قرار دارند، مسئله سیاست بازی یک امر نورمال شمرده میشود، چنانکه باری، بارک اوباما، رئیس جمهور اسبق ایالات متحده در یک خطابه خود در مورد داندل ترمپ گفت: «که سیاستمداران دروغ میگویند ولی نه به سویه ترمپ».

اوباما، هم چنان در جواب سناتور فقید جمهوری خواه، جان مکین که در مورد وعده های دوره انتخاباتی اش یاد آوری نمود، گفت: «سناتور انتخابات گذشته است» یعنی آن وعده ها صرف مربوط به دوره انتخابات بود.

ولی در مورد مؤرخین و محققین مشکل درین جاست، که اگر مؤرخ یا محققى مانند غبار به قول شاغلی سیستانی سیاست باز شود، اصل امانت داری و صداقت در بیان حقایق و خود داری از آنچه که آن را «حب و بغض» نامند، مخدوش گردیده، خیال است و محال است که تمایلات و تلقیات سیاسی یک مؤرخ یا محقق سیاست باز، در آن منعکس نگردد.

بهترین دلیل هم باز هم ادعای خود شاغلی سیستانی در مورد غبار است، که گویا غبار جلد دوم تاریخ خود را به منظور انتقام گرفتن از خانواده نادر خان به رشته تحریر کشیده است، با در نظر داشت مخالفت شدید مرحوم غبار با نادر خان که در جلد دوم کتابش همه جا او را بنام حکمران مینامد، خواننده «با شعور - مومند» میتواند هدف کلام غبار را درک کند. مگر واقعیت این است که جنرال نادر خان خودش قلعه تل را زیر ضربات آتش توپخانه قرار دهد و با آتش زدن مهمات قلعه تل، توانست انگلیس ها را بشدت پریشان و تحت فشار قرار بدهد. همین ضربات توپخانه افغان ها در جنگ تل و وانه و پیوار در وزیرستان سبب شد که انگلیس ها را از حمله بر جلال آباد منصرف و مجبور به متارکه جنگ و حاضر به مذاکره ساخت.

نکته دوم انتقادی مؤرخ سیستانی در مورد غبار، پخش افکار مارکسیستی غبار است، چنانکه سیستانی توضیح میدهد که: غبار در دوره دمکراسی شاه محمود خان، از مرز مشروطه خواهی قدم فراتر نهاده و افکار چپی را پذیرفته بود. و اگر این ایده ها را پذیرفته نمیبود، ضرورتی نداشت تا بوسیله جریده وطن، اندیشه های را مطرح کند که حرکت های سیاسی چپی، پیرو خط فکری مسکو یا خط پکن آنرا در سالهای بعدتر مطرح میکردند.

داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در مورد سبک نوشتن غبار به شیوه مارکسیستی چنین ارشادی دارند: «غبار در شیوه تاریخ نگاری سبک خاص خود را دارد. متود تحقیقی او بر مبنای روش مشهور «دیالکتیک تاریخی» استوار است و دوره های تکامل تاریخ کشور را از آن دریچه یعنی از فیودالیزم و تشکل بورژوازی و بالاخره سرمایه داری بررسی میکند که در متن کتاب مذکور بار ها به این دوره ها اشاره گردیده است.»

یک دلیلی که حشمت خلیل غبار کتاب پدر خود را یگانه تاریخ علمی در کشور میدانند همین خصوصیت متود تحقیقی غبار مبتنی بر روش مشهور دیالکتیک تاریخی است.

به خاطر دارم حدود چهل دو سال قبل در شهر فرانکفورت، هم وطنان ما بر ضد اشغال شوروی به مظاهره پرداختند، یکی از اعضاء مظاهره چپان شعاری بر ضد لیننیزم داد، یکی از قومی های کندهاری ما به نام یوسف جان مومند که اکنون به دیار ابدیت پیوسته است و به جریان شعله جاوید منسوب بود، اعتراض کنان گفت که: «لیننیزم یک علم است و نباید بر ضد آن شعار داد.»

در دوره آزادی خواهانه و انسانی دهه دیمکراسی با شخصی به نام «قاسم واهب» آشنایی پیدا کردم، قاسم واهب از اهل چنداول و یک شعله جاویدی متعهد بود، وی نویسنده خوب بود و مضامینش در اخبار شعله جاوید نشر میگردید، روزی با قاسم واهب در مورد کتاب مشهور غبار مذاکره و تبادل نظر می کردم، موصوف گفت که هشتاد فیصد کتاب غبار به اصول مارکسیستی نوشته شده است.

استاد بزرگوارم محمد عزیز نعیم که یک شخصیت واجب الاحترام تاریخ معاصر کشور و یک مؤرخ و دانشمند قابل قدر جامعه ما بود، در نظری که به تقاضای مؤرخ سیستانی در باره کتاب غبار ابراز داشته در یک قسمت میفرماید: «مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ، طوریکه از این اثر دو جلدی پیداست، فاقد تفکر تاریخی است، یعنی ماضی را از روی زمان خود، داوری نموده است، و واقعات را دو بعدی دیده است، نه سه بعدی، آنهم نظر به شرایط سال های شصت و اوایل هفتاد قرن بیستم میلادی که در افغانستان و در جهان سوم و حتی کشور های غربی طوفان چپگرایی، جوانان را به خود پیچانده بود! روی همین انگیزه و تحت تأثیر همچو طوفان مرحوم غبار به ماضی نظر انداخته و حوادث را به شیوه مارکسیست ها تعبیر نموده است...»

درین قسمت مطالبی را از تحقیق دقیق و عمیق و بی مثال استاد جهانی تحت عنوان «کیش شخصیت در تاریخ نگاری... قسمت هفتم» خدمت هم وطنان واقع بین و عدالت پسند به عرض میرسانم. استاد جهانی از قول غبار صفحه ۷۳۹ مینویسد: «...امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ جهانی اعلام کرد، در حالیکه در افغانستان هیجان عمومی مردم احساس میشد و مردم سرحدات آزاد افغانستان در خزان همین سال بر ضد استعمار انگلیس قیام کردند.

در سال ۱۹۱۵ هیأت سیاسی آلمان، استرالیا و ترکیه وارد افغانستان گردیده و اتحاد نظامی باهمی را علیه انگلیس پیشنهاد کرد، قسمت بزرگ دربار به رهبری سردار نصرالله خان نایب السلطنه طرفدار این اتحاد و اعلان جنگ با انگلیس بودند، توده های مردم سخن از جهاد میزدند، معهدا امیر حبیب الله خان هیأت سیاسی مذکور را ناکام رجعت داد. ختم قول غبار»

استاد جهانی چنین ابراز نظر میکند: اگر این نظر مرحوم غبار را که در سنین شصت سالگی به رشته تحریر آورده، معیار نظر جوانان افغان فکر کنیم، گفته میتوانیم که نورین آنوقت در باره انتخاب سیاست بیطرفی امیر حبیب الله خان دارای چه نظر بودند، متن فوق الذکر غبار، که فقط جملات احساساتی بدون استناد و بدون هیچگونه ارقام و احصائیه میباشد، مبنی بر تعصبیست که او منحصیث یک عنصر دست چپی در مقابل حاکمان وقت ابراز داشته است.

غبار منحصیث یک مارکسیست یا نویسنده دست چپی، در تمام کتاب خود الفاظ و کلمات احساساتی توده ها و مردم زحمت کش و قیام مردمی را به بازی گرفته و معمولاً بدون استناد پیش میرود. ختم تبصره استاد جهانی.

نویسنده، سیاستمدار و مؤرخ ورزیده مرحوم سید قاسم رشتیا در کتاب خاطرات خود در روز افتتاح پولی تخنیک از سفیر نو شوروی بنام «ککتیف» یاد آوری میکند که طبق توضیحات مرحوم رشتیا، از چینل نورمال وزارت خارجه نه بلکه از طریق دستگاه پولیس مخفی کی-جی-بی توظیف گردیده بود، به او معرفی گردیده و سفیر جدید تا سرحد بی حیایی از شاغلی رشتیا خواهان تدارک کتاب غبار است، شاغلی رشتیا برایش توصیه میکند که در زمینه از وزیر اطلاعات و کلتور یا مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه داکتر روان فرهادی طلب استمداد نماید ولی ککتیف در جواب میگوید که نمی خواهد به ایشان مراجعه کند، ککتیف و معاونش بعد از قتل منهای الدین گهیخ از کشور غایب میگردند.

اینکه چرا ککتیف نماینده کی- جی - بی به این اندازه برای بدست آوردن کتاب غبار علاقه مند است، ما را به یاد ضرب المثل مردم ما می اندازد که: «چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است.»

زمانیکه غبار مدت چهار سال در زندان بسر میبرد، ببرک کارمل نیز محبوس بود، از زبان غبار در زندان روایت میکردند که دولت ببرک را به منظور جاسوسی مبارزین زندانی، مانند خودش، به زندان فرستاده است ولی جای تأسف و تعجب فراوان است که در دوره آزادی خواهانه و انسانی دهه دیمکراسی، غبار طبق روایت دستگیر پنجشیری به منظور مذاکره روی مسائل سازمانی و سیاسی مدت شش ماه با پسرش حشمت خلیل غبار به خانه ببرک رفته و در نتیجه هم مایوس و شکست خورده بر میگردد.

مگر ممکن است ذلتی بالاتر از این را تصور کرد که غبار انقلابی و سر آمد اقران، مدت شش ماه بخانه کسی برود که او را مخبر و جاسوس خطاب میکرد؟

آیا میتوان تصور نمود که سردار محمد نعیم خان یا علی احمد خان پوپل یا داکتر صاحب حامد، ولو برای یکبار بخانه ببرک بروند؟ استغفرالله.

شناختی که من از داکتر صاحب سید عبدالله کاظم به حیث یک مسلمان متعهد دارم، متیقنم که اگر داکتر صاحب کاظم در موقف غبار میبود، حاضر نمیشد که به خانه ببرک و آنهم برای مدت شش ماه برود.

مگر چنین نیست داکتر صاحب کاظم؟

علامه داکتر اقبال مرحوم در مورد کارل مارکس میفرماید:

دین آن پیغمبر حق نا شناس

بر مساوات شکم دارد اساس

زانکه حق در باطل او مضمر است

قلب او مؤمن دماغش کافر است

این جانب نیز دو بیت اخیر علامه اقبال را در مورد میر غلام محمد غبار بی خدا و چپگرا تضمین نموده میگویم:

زانکه حق در باطل او مضمر است

قلب او مؤمن دماغش کافر است



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید